

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Iran's M.

انینۀ ایران

بهرام رحمانی

۱۸ می ۲۰۱۹

در شرایط بسیار بحرانی و حاد کنونی جامعه ایران و رهایی از حکومت اسلامی چه باید کرد؟!

اتحادهای اجتماعی همگرا در مبارزه انقلابی، یک ضرورت است نه اتحادهای کاذب و نمایشی و متناقض. برای مثال آن نیروئی که می‌خواهد سلطنت را مجدداً در ایران احیا کند؛ یا جمهوری دموکراتیک اسلامی بسازد چه همگرایی و پیوندی با نیروهائی دارند که می‌خواهند از شاه و شیخ عبور کنند و جامعه نوینی بسازند که در آن نه «ملت - دولت» و نه «امت و اسلام» و نه «استثمار انسان از انسان» جایی ندارند. کدام مسایل و مشکلات و راحل‌های عام توسط نظریه‌ها و عمل تشکیل‌دهنده اتحادهای سیاسی - اجتماعی در شرایط کنونی، به حوزه مبارزه جدی و سرنوشت‌ساز کشیده می‌شوند؟

ارایه راحل‌های مشخص مربوط به ویژگی‌های اساسی ایران، کار نیروهای انقلابی این کشور است نه این که این راحل‌ها از خارج به جامعه بیش هشتاد میلیونی ایران دیکته شوند. در عین حال مسایل مختلف و اصول و قانون‌مندی‌های عامی در تشکیل، رشد و گسترش اتحادها وجود دارند که باید روی آن‌ها تامل کرد و وسواس سیاسی ویژه به خرج داد.

اکنون بیش از هر زمانی از تاریخ چهل سال گذشته، سراسر جامعه ایران را بحران‌های مختلف فراگرفته است. سران و مقامات حکومت اسلامی در کاخ‌هایشان می‌لرزند. در واقع مسأله بحران و آسیب‌های سیاسی و اجتماعی اتحادها مفاهیمی هستند که نه تنها هر یک دارای بار معنایی مختص به‌خود دارند، بلکه می‌بایست آگاهانه در جای مناسب هم مورد استفاده قرار بگیرند.

مهم‌ترین مسأله حال حاضر جامعه ایران، تبیین راحل‌های مواجهه مطلوب در چارچوب «چه می‌توان کرد» است. پاسخ‌ها با توجه به شرایط موجود با تأکید بر «توانستن‌هاست» نه «بایدها»، در همه سطوح اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی است. در این میان نباید گرفتار سطوح ایدئولوژیکی شد چرا که راحل‌ها باید سیاسی و عملی باشد نه ایدئولوژیکی و یا صرفاً نظری.

ما باید به‌دنبال امکان اجرائی‌شدن آن راحل‌هائی باشیم تا بلکه چگونگی بستن پرونده حکومت اسلامی را برای همیشه با جدیت تمام پیگیری کنیم. و بنیینم واقعا کدام راه‌ها مقبول و گره‌گشا هستند.



پاسخ بحث‌انگیز مطالبات واقعی که با زیست و زندگی مردم، ارتباط مستقیم و غیرمستقیم دارند و بر زندگی شخصی مردم و کنش‌ها و واکنش‌هایشان موثر هستند را پیدا کنیم. به‌علاوه راحل‌های عملی و ماندگار هم ارائه دهیم. بحران بیکاری و فقر اقتصادی و عدم آزادی‌های فردی و جمعی و سرکوب و اختناق شدید، مسایل مهم آشکاری هستند که اکنون به مراحل فاجعه‌باری رسیده‌اند. صرفاً گفتن این که ما با سرنگونی حکومت اسلامی می‌توانیم نیازهای کوتاه‌مدت و درازمدت مردم را حل و فصل کنیم شاید چندان حرف بیراهه نباشد اما سیاست بسیج‌کننده علیه حکومت اسلامی نیست. و در عین حال ما باید همین امروز به‌طور شفاف به جامعه بگوئیم که فردا چه سیاستی را در پیش خواهیم گرفت.

مهم‌ترین مشکل فعلی جامعه ایران، بروز پدیده «فقر، نابرابری اجتماعی و عدم آزادی» است. اما چرا این پدیده‌ها مهم‌ترین مشکل کشور است؟ و اگر این پدیده‌ها مهم‌ترین مسأله کشور است چرا نیروهای سیاسی، روشنفکران و جنبش‌های اجتماعی ما در مورد آن‌ها وفاق ندارند؟ چرا این پدیده‌ها مهم‌ترین معضلات کشور است؟

با این مقدمه تأکید کنیم که یکی از پیامدهای انقلاب ۱۳۵۷، تغییر درک مردم از فقر، نابرابری و عدم آزادی بود. قبل از انقلاب، عموم مردم فکر می‌کردند منزلت اجتماعی بالا متعلق به اصطلاح به «هزار فامیل» است و نمی‌توانند در آن میان جای گیرند. از این‌رو، تلاش زیادی برای دستیابی به فرصت‌های اجتماعی، به‌ویژه فرصت‌های آموزشی، سیاسی و اجتماعی نسبت به گذشته بسیار تغییر کرده‌اند. اما بعد از انقلاب، شاهد تغییرات زیادی در فرهنگ سیاسی مردم بودیم و هستیم که ناشی از تغییر این درک است. سیاست‌های اجتماعی برای دستیابی به فرصت‌های جدید اجتماعی زندگی بسیاری را تغییر داد. اما این تغییر اجتماعی ایستا نبود و همواره در حال تغییر بوده به‌طوری که در تمامی دوره‌های سال‌های بعد از انقلاب ادامه یافته است. گرایش‌های مختلفی جزو بخش‌های مختلف جامعه فرهنگی، سیاسی و اجتماعی شده‌اند. به عبارت دیگر، سیاست‌های اقتصادی و فرهنگی حاکم که آزادی، برابری و عدالت اجتماعی را نشانه رفته خود بر تحرک اجتماعی استوار است و این تحرک اجتماعی خودش در چرخه‌های دیگر از تحرک اجتماعی جدید را تشدید می‌کند. اگرچه همان‌طور که گفته شد اساس همه این‌ها

تغییر درک مردم از نابرابری و عدم آزادی است که می‌توانند جایگاه اجتماعی‌شان را تعیین کنند. بنابراین، جای تعجب نیست که به‌طور مثال، در یک شرایط نابرابر، اما هم‌زمان جنگ بی‌وقفه‌ای بین حاکمیت و مردم در جریان است.

بعد از انقلاب ۱۳۵۷، نیروهای انقلابی واقعی، یعنی آن‌هایی که به دنبال آزادی، برابری، دموکراسی، عدالت اجتماعی و رفاه عمومی بودند توسط حاکمان جدید ملی - مذهبی، به‌ویژه در دهه نخست حاکمیت جمهوری اسلامی، شدیداً سرکوب و حتی قتل‌عام شدند اما این نیروها هرگز مرعوب حکومت اسلامی نشدند و از هر فرصتی برای طرح مطالبات آزادی‌خواهانه و مساوات‌طلبانه خود استفاده کردند.

بنابراین، اگرچه تمامی سیاست‌های کلان حکومت اسلامی، بازتولید فقر، بیکاری، سانسور و سرکوب است اما بخش آگاه جامعه در این چهار دهه پس از انقلاب، باز هم به خواسته‌های خود پافشاری می‌کند، بلکه در راستای سرنگونی کلیت این حکومت جهل و جنایت مبارزه می‌کند و بهایش را نیز می‌پردازد.

مسلم است که در جامعه داخل و خارج ایران، مجموعاً افراد و نیروهائی با تفکرات چپ یا راست‌گرایانه وجود دارند اما در مخالفت با حکومت اسلامی ایران نیز مواضع سیاسی - اجتماعی مشترکی ندارند. نیروهائی که می‌خواهند حکومت اسلامی را سرنگون کنند یکی می‌خواهد سلطنت را احیا کند؛ دیگری به فکر تأسیس حکومت دموکراتیک اسلامی است و سومی می‌گوید مردم ایران محکوم به این امر نیستند که یا شاه و یا شیخ را انتخاب کنند چرا که راه‌های دیگری هم وجود دارد مانند خودگردانی و یا خودمدیریتی شورائی جامعه! بنابراین، این نیروها اختلافات و فاصله‌های شدید طبقاتی و سیاسی و عملی دارند. همچنین نیروهائی که در این سال‌ها تلاش کرده‌اند سیاست‌ها و اهداف خود بر علیه حکومت اسلامی ایران را با سیاست‌ها و اهداف حکومت‌هائی چون امریکا، اسرائیل، عربستان سعودی، اتحادیه اروپا، یا چین و روسیه گره بزنند اما در مقابل این گرایش‌ها، نیروهائی نیز تلاش کرده‌اند با اتکا به نیروی مردم ایران و جنبش‌های سیاسی - اجتماعی به‌طور مستقل حکومت اسلامی را سرنگون کنند و یک جامعه نوین آزاد، برابر و انسانی بسازند. و یا نیروهائی که در این سال‌ها، همواره به تغییرات قطرچکانی جناح «اصلاح‌طلب» حکومت اسلامی و انتخابات آن چشم دوخته‌اند. در نتیجه سه گرایش بزرگ و کلان در جامعه ایران حضور دارند که به‌نظرم این گرایش‌ها به این سادگی‌ها نمی‌توانند در کنار هم قرار گیرند تا چه برسد در یک صف واحد علیه حکومت اسلامی متحد شوند. این مسأله ارداه‌گرایانه و اخلاقی و ایدئولوژیکی نیز نیست، بلکه کاملاً یک امر سیاسی و اجتماعی و فرهنگی است. چرا که آن‌ها اهداف بسیار متفاوتی را دنبال می‌کنند از وابستگی تا استقلال و از پادشاهی تا جمهوری گرفته تا کارگری و سوسیالیستی، خودمدیریتی شورائی و دموکراسی مستقیم و...؛ از اقتصاد نئولیبرالیسم تا اقتصاد سوسیالیستی؛ از آزادی زبان‌های مادری تا ادامه همین سیاست تاکتونی تک‌زبانی و ممنوعیت زبان‌های مادری دیگر.

حتی گرایش‌های نیز وجود دارند که با یک سردار سپاه حکومت اسلامی، دولت در تبعید تشکیل داده بودند تا با کودتا در درون سپاه پاسداران جهل و جنایت و ترور اسلامی، به قدرت برسند.

«الماسی برای فریب» نام فلمی است که شامگاه ۱۸ خرداد ۱۳۹۰ از تلویزیون جمهوری اسلامی پخش شد، موضوعش افشاگری برنامه‌های براندازانه اپوزیسیون خارج از کشور بود.

شبکه اول سیمای جمهوری اسلامی، این فلم «مستند» را با عنوان «الماس فریب» پخش کرد که در آن به جزئیات نفوذ یک پاسدار حکومت اسلامی به نام «سردار محمدرضا مدحی» به درون رهبری اپوزیسیون راست پرداخته

شده است. سرداری که نخست با این بخش اپوزیسیون «دولت در تبعید» تشکیل داد و سپس اسناد آن را برداشت و به ایران برگشت و از تلویزیون حکومت اسلامی نشان داد و این بخش از اپوزیسیون مورد تمسخر قرار دادند. چند روز پس نمایش فلم مدحی از از تلویزیون جمهوری اسلامی و ارتباط تنگاتنگ او با رهبری تشکل‌های «مخالفان» و «دستگاه‌های اطلاعاتی غربی»، یک مقام امنیتی حکومت اسلامی ایران تأکید کرد که مدحی «عامل نفوذی وزارت اطلاعات» بوده است.

در این فلم، مدحی گفته که به تجارت الماس در تایلند اشتغال داشته و با اصرار مقامات بلندپایه غربی، از جمله معاون رئیس جمهوری و وزیر خارجه امریکا و سفرای چند کشور دیگر که با او ملاقات حضوری هم داشتند، پذیرفته است که رهبری حرکتی برای سرنگونی حکومت اسلامی را در دست بگیرد و به این منظور، تعدادی از تشکل‌ها و فعالان مخالف در خارج با او مذاکره کرده‌اند.

علیرضا نوری‌زاده روزنامه‌نگار طرفدار سلطنت، محسن مخملباف کارگردان طرفدار میرحسن موسوی و «جنبش سبز اسلامی»، مهرداد خوانساری رهبری سازمان مشروطه خواهان ایران (خط مقدم) و عبدالله مهتدی رهبر حزب کومله و امیرحسین جهانشاهی بنیان‌گذار (جنبش سبز) از جمله کسانی هستند که نامشان در برنامه «الماس فریب» برده شده و چهره برخی از آنان نیز نمایش داده شده است. «هنرپیشه» اول این فلم نیز به عهده «محمدرضا مدح» است.

محمدرضا مدحی معروف به حسینی، جانباز شیمیائی و مسئول حراست دفتر حجت‌الاسلام ارومیان نماینده مراغه در مجلس خبرگان بود. او در سال ۱۳۸۷ از ایران خارج شد و به بانکوک رفت. به محض رسیدن به تایلند با برخی از چهره‌های اپوزیسیون مقیم اروپا تماس گرفت و خواهان تشکیل یک شبکه اپوزیسیون شد.

مدحی به مدت یک ماه با نام «سردار مدحی» میهمان ویژه برنامه تلویزیونی علیرضا نوری‌زاده بود. او در این سلسله برنامه‌ها مطالبی درباره مافیای اقتصادی، آفازدها و مأموریت‌های وزارت اطلاعات بیان می‌کرد...

نوری‌زاده می‌گوید: «زمانی که من با ایشان تماس گرفتم، یک‌سال و اندی بود که ایشان در خارج بود. چندین مصاحبه هم قبلاً کرده بود. برای من مدارکی فرستاد که آن مدارک درست بود. نشان‌دهنده ارتباط و وابستگی ایشان بود...»

در فلم «الماسی برای فریب» از گروهی نام برده شد با نام «جمع یاران». بخشی از فلم «الماسی برای فریب» صحنه خواندن سرود «ای ایران...» توسط گروهی بر روی سن است که دست‌ها را به یکدیگر داده و شال سبز نیز بر گردن دارند. گفتار روی فلم به بیننده می‌گوید که این صحنه، پایان کنفرانسی است با نام «گوادالوپ» که در امریکا برگزار شده است. اما علیرضا نوری‌زاده که یکی از سرودخوانان این صحنه است می‌گوید: «آقای هنری برنار لوئی فیلسوف فرانسوی ما را دعوت کرده بود به تالار فرهنگ‌های فرانسه. در آنجا ما رفتیم راجع به جنبش سبز در ایران سخنرانی کردیم. خیلی‌ها در آن جلسه بودند، از جمله آقایان مخملباف، کاک حسن شرفی از حزب دموکرات کردستان، کاک عبدالله مهتدی از حزب کومله، حسین بُر از بلوچ‌ها، دکتر مهرداد خوانساری، جهانشاهی و من. این اصلاً ربطی به گوادالوپ ندارد، بلکه در پاریس در تالار فرهنگ‌ها یک کنفرانس یک‌روزه برپا شد و ما هر کدام در رابطه با جنبش سبز سخنرانی کردیم. سخنرانی‌هایمان هم روی یوتیوب هست و آخرش هم سرود ایران را خواندیم.»

در این فلم آمده که مدحی به همراه امیرحسین جهانشاهی قرار بوده به پادگانی در تل‌آویو بروند و در آنجا دولت در تبعید را پایه‌گذاری کنند.

واقعا چرا باید چنین نیروها و شخصیت‌هایی که از جمله داستان دولت در تبعید پاسدار مدحی را در کارنامه «درخشان» و آن‌چنانی خود دارند اعتماد کرد؟! این‌ها برای رسیدن به ثروت و قدرت به هرگونه تباری و خفتی تن داده‌اند و ای به روزی که به حاکمیت برسند!

جامعه رنج‌کشیده و فلاکت‌دیده ما، دست‌کم در سه دوره تاریخی کوتاه تلاش خستگی‌ناپذیری به خرج داده تا به آزادی و برابری و عدالت اجتماعی برسد. سه دوره‌ای که نیروهای تحول‌خواه و رزمنده، بهای سنگینی پرداخت کردند. دوره نخست، انقلاب مشروطیت بود که همزمان با انقلاب ۱۹۰۵ روسیه رخ داد. هر چند این انقلاب به‌طور کامل به خواسته‌های خود نرسید اما گفتمان سکولاریسم بر گفتمان اسلامی، یعنی مشروطه بر مشروعه غالب شد. فعالین سیاسی و روشنفکران این دوره، متأثر از فرهنگ و سیاست غربی بودند هر چند که زیاد این فرهنگ و سیاست را نمی‌شناختند. هر چند که قرار شد قوانینی که مجلس تصویب می‌کند باید به تأیید چند روحانی برسد. با این وجود دستاوردهای انقلاب مشروطیت غیرقابل انکار است. این دوره، با کودتای رضاخان و سیدضیاء تمام شد و همه دستاوردهای آن بر باد رفت. انقلابیون دستگیر و زندانی و اعدام شدند. نهادها و سازمان‌های مردمی و احزاب سرکوب و ممنوع شدند.

رضاشاه تنها دستاورد انقلاب مشروطیت را نتوانست از بین ببرد گرایش سکولار بود. به عبارت دیگر، قبل از به قدرت رسیدن رضاشاه، روحانیون تا حدودی از صحنه سیاسی عقب رانده شده بودند.

رضا شاه پس از این که به قدرت رسید شديداً تحت تأثیر ناسیونالیسم و شوونیسم فارس قرار گرفت به‌طوری که در جنگ جهانی دوم با هیتلر متحد شد و در برابر متفقین قرار گرفت. با هدف یک ملت، یک دولت، یک شاه، زبان‌های مادری غیر از زبان فارسی را ممنوع کرد و ضربات هولناکی به زبان و فرهنگ و ادبیات مردم غیرفارس زد که این ویران‌گری تاکنون ادامه دارد. در پایان این جنگ، متفقین او را به دلیل همکاری با هیتلر از سلطنت برکنار کردند و به جزیره گابون تبعید نمودند و پسرش محمدرضا را به جای آن به تخت سلطنت نشاندند. مردم ایران در هیچ سطحی به تبعید رضاشاه اعتراض نکردند چرا که شديداً از حکومت او ناراضی بودند.

پس از برکناری رضا شاه، هنوز محمدرضا قدرت چندانی نداشت زندانیان سیاسی آزاد شدند؛ فعالیت نهادهای مردمی، سازمان‌ها و احزاب سیاسی و رسانه‌ها از سر گرفته شد.

این دوره نیز چندان طول نکشید و با کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، پایان یافت. دوباره اختناق شدید بر جامعه ایران حاکم شد. اما محمدرضا بر خلاف پدرش، گرایشات سکولار و چپ را شديداً و بی‌رحمانه سرکوب کرد و در مقابل میدان را برای روحانیون و آخوندهای ریز و درشت باز گذاشت. خودش نیز تمام مراسم‌های مذهبی را از مشهد تا مکه به‌جای می‌آورد. او حتی در گفت‌وگو با اوریانا فاللاچط روزنامه‌نگار معروف ایتالیایی، ادعا کرد که دو بار به او «وحي» آمده است. او در این مصاحبه، زنان را نیز تحقیر کرد؛ به دموکراسی غربی حمله نمود و از مجازات اعدام دفاع کرد. در این دوره، حتی گرایش مردسالاری و مذهبی شديداً سینمای ایران را نیز تحت تأثیر خود قرار داده بود.

ساواک (پولیس مخفی حکومت شاه) همانند وزارت اطلاعات حکومت اسلامی، در همه جای ایران به شکار فعالین سیاسی چپ و چریک دست می‌زد. اما روحانیون از مرکز شهرها گرفته تا روستاهای دور دست کشور از پشت بلندگوها مساجد، گورستان‌ها، و حتی مراسم‌های عزاء و عروسی، افکار عقب‌مانده و ارتجاعی مذهبی خود را تبلیغ و

ترویج می‌کردند. حکومت شاه، تنها آخوندهای انگشت شماری مانند خمینی را محدود کرده بود که بر علیه سلطنت و شاه بودند.

مهم‌تر از همه، در دوره حکومت محمدرضا شاه هر جوان ایرانی به ۱۸ سالگی می‌رسید موظف بود به سربازی برود. سربازی اجباری بود. سربازی دوساله، مملو از تحقیر و توهین و تنبیه و بی‌مزد و ارج بود. اما اگر آن بخش از جوانانی که وارد حوزه‌های علمیه می‌شدند، نه تنها از مسکن و تحصیل رایگان برخوردار می‌گردیدند، بلکه به لحاظ قانونی نیز از سربازی معاف می‌شدند. به عبارت دیگر، طلبه‌ها و آخوندها در طول زندگی خود دو سال از بقیه مردم ایران جلوتر و البته آزادتر و مرفه‌تر بودند. بنابراین، ریشه‌های به قدرت رسیدن حکومت اسلامی را باید در سیاست‌ها و اهداف حاکمیت شاهنشاهی جست‌وجو کرد.

این دوره نیز تقریباً در اواسط سال ۱۳۵۷، به پایان رسید و با سرنگونی حکومت پهلوی در ۲۲ بهمن ۱۳۵۷، سلطنت پادشاهی نیز در ایران به پایان رسید. زندانیان سیاسی آزاد شدند؛ جنبش‌های اجتماعی - سیاسی، نهادهای دموکراتیک مردمی، رسانه‌ها و سازمان‌ها و احزاب سیاسی آزاد شدند.

اما دوره پس از سرنگونی حکومت اسلامی، حتی دوره کوتاهی نیز به سعادت و خوشبختی و آزادی و برابری منجر نشد زیرا از همان روزهای نخست پیروزی انقلاب، گرایش‌های مذهبی به دلیل این که مرشد و منبر و امکانات مالی و تبلیغ وسیعی را از دوره پهلوی به ارث برده بودند و بخش‌های مهم ساواک و ارتش و شهربانی و نیروهای سه‌گانه زمینی، هوایی و دریایی نیز بدون این که آسیب زیادی ببینند تسلیم این گرایش شدند، طبیعی بود که حکومت مذهبی تازه به قدرت رسیده به رهبری خمینی، گرایش‌های دیگر به‌ویژه نیروهای چپ را سرکوب کنند. در این‌جا منظور از نیروهای چپ، حزب توده و اکثریت فدائیان و یا جبهه ملی و نهضت آزادی نیست چرا که آن‌ها با تمام قدرت در کنار حکومت اسلامی و علیه مخالفان آن ایستادند تا این که آن‌ها نیز به‌تدریج نیز از بارگاه اسلام رانده شدند.

خمینی از همان روزهای نخست به قدرت رسیدنش، فرمان اعدام هویدا و ژنرال‌های دستگیر شده حکومت شاه را صادر کرد. اولین فتوای او، علیه زنان و دومین فتوایش علیه مردم کردستان بود.

در هر صورت این دوره نیز زیاد دوام نیاورد و جنگ و گریز بین نیروهای مخالف و موافق حکومت اسلامی تا سال ۶۰ طول کشید و دستاوردهای انقلاب ۲۲ بهمن ۵۷ نیز، با خشونت و سرکوب و کشتار شدید و بی‌رحمانه از بین رفت.

به‌منظرم نیروهای چپ و سکولار مخالف حکومت اسلامی تازه به دوران رسیده، هم درباره اعدام‌ها و هم سرکوب زنان و هم حمله به کردستان در اولین بهار آزادی، اعتراض جدی نکردند. اما در دهه‌های اخیر، این نیروهای چپ هستند که مخالفت خود را با مجازات وحشیانه اعدام، لغو هرگونه سانسور، برابری زن و مرد و... اعلام کرده‌اند.

اکنون پس از گذشت ۴۰ سال از عمر نکبت‌بار و خون‌بار حکومت اسلامی، جامعه ایران به شدت دچار بحران‌ها مختلف اقتصادی، سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، دیپلماتیک و امنیتی شده است. اکنون نیز بحران سیل که ابعاد ویران‌گر آن نیز نتیجه سیاست‌های دشمنی و جنگ حکومت اسلامی با طبیعت و محیط زیست ایران است به این بحران‌ها اضافه شده است. اکنون قحطی و گرسنگی و شیوع بیماری‌های واگیر به سرکوب‌های سیاسی و فقر و فلاکت اقتصادی اضافه شده‌اند. در چنین شرایطی، هر فردی و نیروئی که ادعای آزادی‌خواهی، انسان‌دوستی، برابری‌طلبی و عدالت‌جویی دارد باید شدیداً علیه سانسور و اختناق، شکنجه و اعدام، وحشت و ترور، مردسالاری و

کودک‌آزادی باشد و مدافع سرسخت برابری واقعی زن و مرد در همه عرصه‌های اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی؛ تأمین شایسته زندگی بازنشستگان، همچنین مخالف ستم ملی و طرفدار آزادی زبان‌های مادری در ایران شود و با صدای بلند خواهان تأمین زیست و زندگی و تحصیل و بهداشت رایگان کودکان کار و خیابان گردد.

همچنین در عرصه اقتصادی نیز مخالف هرگونه برتری و فقر و استثمار باشد. یعنی سود و سرمایه نباید در دست شرکت‌ها، سهام‌داران، پیمان‌کاران و سرمایه‌داران متمرکز شود، بلکه هرگونه سود و درآمد کشور باید به عرصه‌هایی چون آموزش و پرورش، بهداشت و درمان، مسکن، جاده‌سازی، ترمیم محیط زیست ویران شده و به عرصه‌های خدمات عمومی و مناطق عقب‌مانده اقتصادی کشور اختصاص داده شوند. و در این راستا، به‌هیچ وجه قرار نیست خانه و ماشین کسی مصادره شود، بلکه بر عکس باید همه شهروندان فقیر و اجاره‌نشین و بی‌خانمان‌ها، صاحب خانه شوند. بلافاصله باید همه کودکان کار و خیابان و خانواده آن‌ها صاحب کار و زندگی با تأمین و امن شوند. آموزش و پرورش و بهداشت و درمان باید برای همه کودکان از جمله پناهندگان تا ۱۸ سالگی رایگان باشد. هر فرد تا ۱۸ سالگی کودک محسوب شود.

همه زبان‌ها مادری آزاد باشند و زبان فارسی نیز به‌عنوان زبان مشترک مردم در سراسر دبیرستان‌ها و دانشگاه‌های ایران تدریس شود اما کودکان مناطق غیرفارس کشور، باید تمام دوره دبستان را با زبان مادری تدریس کنند و از دوره دبیرستان زبان فارسی زبان دوم آن‌ها محسوب می‌شود.

مذهب رسمی، یعنی مذهب شیعه ملغی می‌گردد و همه گرایش‌های مذهبی و لایمذهبی و آتئیسم آزاد می‌گردند. اما این مذاهب و هر نگرش مذهبی و غیرمذهبی دیگری به‌هیچ‌وجه حق ندارد کمترین دخالتی در سیاست‌های کشور، به‌ویژه آموزش و پرورش و دستگاه قضائی و کل سیستم اداری جامعه داشته باشد. یعنی مذهب صددرصد امر خصوصی افراد محسوب شود و والدین نیز نباید حق نداشته باشند تا ۱۸ سالگی کودکان را مجبور به پذیرش مذهبی وادار کنند. اما از ۱۸ سالگی به بعد، هر شهروند آزاد است و خودش تصمیم می‌گیرد که مذهبی و یا لامذهبی را اختیار کند. همه بیکاران کشور و حتی زنان خانداندار، بلافاصله باید تحت پوشش بیمه‌بیکاری مکفی قرار گیرند و موقعیت اشتغال برابر برای همه شهروندان بدون توجه به ملیت، جنسیت، باورهای سیاسی و مذهبی، تأمین گردد.

در جامعه ما، مانند همه جوامع جهانی، جنبش‌های اجتماعی مانند جنبش کارگری، جنبش زنان، جنبش جوانان و دانشجویان، جنبش مردم تحت ستم، جنبش روشنفکران و جنبش زیست محیطی وجود دارد. هر فرد و نیروئی که ادعای آزادی‌خواهی و برابری‌طلبی و عدالت‌جویی دارد بدون چشم‌داشت و هرگونه سیاست معامله‌گری، با خلوص نیت و صادقانه از این جنبش‌های سراسری کشور دفاع می‌کند و منافع سازمانی و حزبی و شخصی خود را بر آن‌ها ترجیح نمی‌دهد.

حالا ما اهداف اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی را در سطوح کلان و کلی در بالا توضیح دادیم اکنون مهمترین سؤال این است که با چه نوع سازمان‌یابی سیاسی، حکومت اسلامی وحشی و تا دندان مسلح و بی‌رحم را سرنگون کنیم؟ چه چیزی را جایگزین حکومت نمائیم؟

اگر رویائی و تخیلی و واقع‌بین نباشیم به خوبی واقفیم که با رقابت‌های شدیدی که بین نیروهای چپ و راست بر سر دولت‌گرایی وجود دارد و یا گرایش‌های ناسیونالیستی که دولت خودی می‌خواهند هرگز نمی‌توان به یک جامعه نوین آزاد و برابر و عادلانه رسید. چرا که هر کدام از این گرایش‌ها، به طبقات مختلف و گرایش‌های مختلفی باور دارند و بسیار سخت است که در این راستا، حتی به یک توافق نسبی و موقتی برسند. به‌علاوه ۴۰ سال است این نیروها با

گرایش‌های مختلف به توافقی نرسیده‌اند پس چگونه می‌توان انتظار داشت اکنون در مدت کوتاهی به توافق برسند؟ بنابراین، ما نخست باید این گرایش‌ها را به رسمیت بشناسیم و سپس در راستای آن گرایش‌های همبستگی و اتحاد تلاش کنیم که به همدیگر نزدیک‌تر هستند. در چنین روندی، نه وقت خود را بیهوده تلف می‌کنیم و نه به توافقاتی غیراصولی می‌رسیم که چندان دوامی ندارند. به عبارت دیگر، گفتن این که همه با همه باشند نه عملی است و نه اصولی.

پس چه باید کرد؟ آن هم در شرایطی که بخش اعظم سازمان‌ها و احزاب سیاسی ایرانی، اذعان دارند که به تنهایی و یا با اتحاد چند سازمان و گرایش مختلف نمی‌توان حکومت اسلامی را سرنگون کرد. بنابراین، چه نوع سازمان‌دهی سیاسی - تشکیلاتی را پیش پای خود و جامعه‌مان بگذاریم که با درد و رنج کمتری حکومت اسلامی را سرنگون کنند و جامعه دل‌خواه خودشان را بسازند؟ هرچند که روشن است سرنگونی حکومت اسلامی از هر طریقی قربانیان زیادی را از جامعه ما خواهد گرفت.

اما بی‌تردید برای هر بحران و بن‌بستی و اختلافی راحلی هم وجود دارد. این راحل از نظر من، آن نوع سازمان‌یابی است که هم بتواند حکومت اسلامی را سرنگون کند و هم آلترناتیو آینده خود را در همه عرصه‌های اقتصادی، سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، دیپلماتیک و دفاعی در مقابل جامعه قرار دهد. به اعتقاد من، این سیاست از هیچ راهی متحقق نمی‌شود مگر این که جنبش شورائی و دموکراسی مستقیم را در مقابل جامعه‌مان جاری شود بی‌تردید بیش از ۹۰ درصد جامعه ایران می‌توانند در این سیاست سهیم باشند و خلاقیت‌ها و ابتکارات خود را شکوفا سازند. چرا که هم منافع و هم نقش مستقیم خود را نیز در این سیاست می‌بینند. سیاستی که نه نفع فردی و نه حزبی و سازمانی، بلکه نفع همگانی دارد. اساساً ساختار شورائی و دموکراسی مستقیم به هر شهروند و هر جنبش و هر سازمان مردمی و آزادی‌خواه این فضا را فراهم می‌سازد تا در درون آن شرکت فعال داشته باشد و جایگاه واقعی خود را نه در شخصیت‌سازی فردی و یا سازمانی و حزبی، بلکه در جنبش سراسری مردمی پیدا کند. در این جنبش مرشد و مرید، رئیس و رئیس، پست و مقام و رهبری وجود ندارد آنچه که هست حفظ حرمت و موجودیت انسان و احترام متقابل و برابر شهروندان به همدیگر است. به علاوه مهم‌تر از همه، در این سیستم انسان از خودبیگانگی و انزوا بیرون می‌آید و شخصیت فردی و جمعی خود را به دست می‌آورد.

به باور من، در شرایط کنونی، خودمدیریتی شورائی و دموکراسی مستقیم، می‌تواند کشتی در حال غرق جامعه ما را به ساحل امن برساند. شوراها در محیط کار و محلات به وجود می‌آیند و در مجامع عمومی شوراها، زن‌خاندان و شاغل، بیکاران، کارگر فنی و غیرفنی، معلم، پرستار، پزشک، دانش‌آموز، دانش‌جو، هنرمند، نویسنده، روزنامه‌نگار، مترجم، استاد دانشگاه، حقوق‌دان، فعال محیط زیست، سرباز، پناهجو، مهاجر و... شرکت می‌کنند؛ بر سر مطالبات و اهداف کوتاهمدت و درازمدت بحث می‌کنند. آن‌ها پس از آن که در مجامع عمومی خود، قوانین و خواسته‌های خود تدوین و تصویب کردند نمایندگان دوره‌ای خود را مستقیماً انتخاب می‌کنند و خودشان نیز مجری مصوبات و قوانین و اهداف خود می‌شوند. بنابراین در سیستم شورائی بر خلاف سیاست پارلمانی بورژوائی، قوه مجریه و مقننه جدا از هم نیستند. همچنین در مناسبات شورائی، دموکراسی نیابتی نیست، بلکه مستقیم است.

هم اکنون در ایران نهادهای کارگری، فرهنگی و مردمی فعال و چشمگیر و جسورانه‌ای حضور دارند. که کمابیش با قوانین شورائی و جمعی فعالیت می‌کنند. شورای بازنشستگان، کانون نویسندگان ایران، کانون معلمان، سندیکای شرکت اتوبوسرانی تهران، سندیکای کارگران شرکت هفت‌تپه، تشکل‌های دانشجویان سراسر کشور، و صدها نهاد مردمی بزرگ و کوچک کارگری و مردمی که در سراسر جامعه ایران نهان و آشکار فعالیت می‌کنند و تجار

تاریخی ارزنده‌ای نیز دارند. آن‌ها، این تجارب را با سخت‌کوشی و مقاومت و بها دادن‌های زیاد کسب کرده‌اند. این تشکلهای به‌سرعت می‌توانند به نیروهای اجتماعی سراسری و قوی، تبدیل شوند و کمک کنند تا شوراهای کارخانه‌ها، کارگاه‌ها، ادارات، مدارس، دانشگاه‌ها، پادگان‌ها و سایر مراکز نظامی و محلات تشکیل شوند.

در جنبش شورائی، «دولت - ملت» وجود ندارد و جامعه شورائی اداره می‌شود و قدرت در دست هیچ شهر و استان و مرکزی متمرکز نمی‌گردد و همه شهروندان به‌طور مساوی در آن سهیم و دخیل می‌شوند و نقش خود را ایفا می‌کنند. در این سیستم بر خلاف سیاست بورژوائی، از خودبیگانگی وجود ندارد و همه شهروندان در عرصه‌های دل‌خواه فعال می‌شوند. شوراهای روستاها و محلات یک شهر شورای سراسری شهر را به‌وجود می‌آورند، شهرها شورای سراسری استانی و استان‌ها نیز شورای سراسری مرکزی و کنگره شوراهای را تأسیس می‌کنند. در اینجا همه تصمیمات و مقررات و قوانین بر عکس دموکراسی پارلمانی بورژوائی و حکومتی نه عمودی و از بالا، بلکه برعکس افقی است و از پائین به بالاست. یعنی هیچ‌کس به کس دیگری از بالا دستور نمی‌دهد و امر و نهی نمی‌کند. همه مسایل و مشکلات و معضلات نیز در مجامع عمومی شورا با حضور همه حل و فصل می‌گردند.

در این سیستم کلیه نیروهای نظامی، انتظامی و امنیتی ملغی می‌گردند؛ رده‌های بالای آن برکنار می‌گردند و جای آن‌ها را نیروی جدیدی می‌گیرد که این نیرو، از آموزش مردمی برخوردار می‌گردد و از جنبش‌های مردمی حمایت می‌کند. یعنی نیروی حافظ امنیت شهروندان، صلح، دوستی و همیاری است. نیروهای مسلح مردمی، مرزها نیز آموزش هم‌زیستی مسالمت‌آمیز می‌ببیند و حافظ صلح و دوستی هستند نه تعرضی. بخشی‌های تخصصی نظامی در نیروی دریائی، زمینی و هوائی؛ توسط نیروهای متخصص نگهداری می‌شوند. اما فرماندهی همه نیروهای نظامی و انتظامی و امنیتی به عهده شوراهای منتخب آن‌هاست و مسئولان و فرماندهان نیز توسط این شوراهای انتخاب می‌گردند.

در عرصه دیپلماسی نیز ایران سیاست صفر کیلومتر را با همسایگان و جهانیان آغاز می‌کند. یعنی با هیچ کشوری و مردمی خصومت و دشمنی نمی‌ورزد و همواره در مجامع بین‌المللی، خواهان برقراری صلح و دوستی در منطقه و جهان می‌شود.

طبیعتاً روابط چنین جامعه‌ای به‌ویژه در عرصه مناسبات اقتصادی با جهان خارج و صادرات و واردات از قوانین سرمایه‌داری جهانی تبعیت خواهد کرد. یعنی ما نفت‌مان و یا سایر صادرات خود را با قوانین و قیمت بازارهای بین‌المللی خواهیم فروخت و خرید و واردات‌مان هم همین‌طور.

اما تا آن‌جا که به سازمان‌دهی اقتصادی داخل کشور برمی‌گردد کاملاً متفاوت است و از قوانین سرمایه‌داری جهانی تبعیت نمی‌کند. همه ثروت‌های جامعه بین همه شهروندان یکسان و برابر و عادلانه توزیع می‌گردد؛ سودی که از منابع داخلی و خارجی کسب می‌شود در دست هیچ سرمایه‌دار و شرکتی و نهادی متمرکز نمی‌گردد، بلکه همان‌طور که در بالا نیز اشاره کردیم همه ثروت‌های کشور را برای توسعه زیرساخت‌های پایه‌ای جامعه، یعنی در همه عرصه‌های انسانی، علمی، تکنولوژیکی، زیست محیطی، بهداشتی، آموزشی، خدمات عمومی و مدرنیزاسیون به کار گرفته می‌شود. یعنی بر خلاف ساختارهای اقتصادی دولتی مانند چین، شوروی سابق و یا آمریکا و اتحادیه اروپا و غیره همه شهروندان جامعه آتی ایران، هم از حقوق یکسان و برابری برخوردار گردند و هم باید به راحتی به مدرن‌ترین و آخرین دستاوردهای علمی و تکنیکی و تجارب جهانی دست پیدا کنند.

شایان ذکر است که در جامعه ما، آن‌قدر ثروت دارد که همه برنامه‌های اقتصادی را که در بالا بدان‌ها اشاره کردیم به سهولت و به سرعت متحقق سازد.

جنبش شورائی که در این‌جا مطرح شد هیچ شباهتی به شوراهای دوره انقلاب ۵۷ ایران، انقلاب ۱۹۱۷ روسیه ندارد، بلکه برگرفته و جمع‌بندی از تجارب ارزنده همه این انقلاب‌هاست. به‌علاوه مهم‌تر از همه، قرار نیست حکومت شورائی تشکیل شود. قرار است خودمدیریتی شورائی و دموکراسی مستقیم برقرار گردد نه این که جنبش‌های اجتماعی و یا جنبش شورائی یک حکومت را سرنگون کنند و سکوی پرش حزبی و احزابی به حاکمیت جدید شوند. واقعا اگر کسی به سوسیالیسم مارکس باور داشته باشد آن را ایدئولوژی و مارکس را نیز پیامبر قلمداد نمی‌کند، بلکه با تمام وجود به حمایت از جنبش کارگری، جنبش زنان، جنبش بیکاران، جنبش جوانان و دانشجویان، جنبش محیط زیست، جنبش آزادی و برابری زبان‌های مادری، جنبش لغو اعدام و برچیده شده زندان‌های سیاسی، لغو هرگونه سانسور، لغو کار کودک، صلح جهانی، ضدنژادپرستی و برابری انسان‌ها و مهم‌تر از همه لغو کار مزدی و استثمار انسان از انسان برمی‌خیزد تا در تشکیل جهانی عاری از تبعیض و نابرابری نقش ایفا کند. چنین جهانی، نه صرفا محدود به جهان سوسیالیست‌ها و کمونیست‌ها، بلکه جهان همه انسان‌هایی است که به سوسیالیسم و کمونیسم باور ندارند اما انسان‌دوست، آزادی‌خواه، صلح‌دوست، برابری‌طلب و عدالت‌جو هستند.

به جنبشی که در این مطلب به نام «جنبش شورائی» به آن تأکید شد با جنبش شورائی که برخی سازمان و احزاب چپ می‌گویند تفاوت اساسی و پایه‌ای دارد و آن‌هم این سازمان‌ها و احزاب خواهان حکومت شورائی هستند در حالی که این حکومت تفاوت چندانی با حکومت‌های دیگری که سایر احزاب چپ می‌خواهند ندارد. جنبش شورائی، پس از سرنگونی حکومت اسلامی، هیچ نوع دولتی تشکیل نخواهد داد که پس از مدتی مجدداً به فکر برکناری آن حکومت باشد از همین اول هیچ دولتی تشکیل نمی‌دهد و جامعه را به بهترین و آزادترین و دموکراتیک‌ترین نظریه‌ها و تئوری‌ها و اهداف و برنامه‌های مدیریت خواهد کرد. در چنین جامعه‌ای از خوییگانگی انسان از بین می‌رود و خلاقیت‌های همه شهروندان برای خودمدیریت و اداره اقتصادی، سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، دیپلماسی و دفاع عمومی شکوفا می‌گردد. از نظر گرایش‌های سیاسی «دولت‌خواه» قرار است جنبش شورائی و سایر جنبش‌ها حکومت اسلامی را سرنگون کنند اما پس از سرنگونی قرار نیست خود آن‌ها جامعه را مدیریت کنند، بلکه موظفند از حکومتی که حزبی و یا احزابی تشکیل می‌دهند تبعیت کنند. چنان‌چه در شوروی سابق پس از پیروزی انقلاب ۱۹۱۷، شوراها حکومت تزاری را سرنگون کردند و قرار بود «همه قدرت از آن شوراها» باشد اما به محض این که حکومت تزاری سقوط کرد بلافاصله حزب بلشویک قدرت را گرفت و فراتر از این، از جمله شوراها توسط حکومت تک‌حزبی بلشویکی سرکوب شدند مانند سرکوب بی‌رحمانه ملوانان شورای کرونشتات.

به این ترتیب، چرا باید در قرن بیست و یکم و در اوج آگاهی بشر، قدرت را به ارگانی و یا نهادی به نام «دولت» سپرد تا خود را مافوق جامعه بدانند و هر طوری دل‌شان خواست با شهروندان برخورد کنند؟! آیا جوامع امروزی را کنگره سراسری شوراها به بهترین وجهی می‌توانند اداره کنند یا دولت‌های نظامی، مذهبی، ملی و... همچون دولت ترمپ، اردوغان، خامنه‌ای، مرکل، السیسی، شاه و شیوخ کشورهای عربی، نتانیا‌هو، حماس، پوتین، پادشاه تایلند، برلسکونی، شاهزاده موناکو، ملکه بریتانیا، علی‌اف، محمدشرف غنی، عارف علوی، عبدالکلام، رودریگو دوترته، لوکاشنکو، ماکرون، کیم جونگ، شی جین‌پینگ و... یک مشت آدم خودخواه، سودجو، قدرت‌طلب، جنگ‌طلب، ستم‌گر و فاسدی که بر جهان حکمرانی می‌کنند و همه‌شان نیز برده و بره سیستم سرمایه‌داری جهانی هستند.

بر خلاف نظریه احزاب چپ ایران، در جنبش شورائی گرایش‌های مختلف رادیکال جامعه همچون سندیکالیست‌ها، فمینیست‌ها، آنارشیت‌ها، مدافعان محیط زیست، روشنفکران، هنرمندان و حتی گرایش‌هایی که خود را چپ نمی‌دانند

اما مخالف دیکتاتوری، سانسور، تبعیض، ستم، نابرابری، اختناق، زندان، اعدام و جنگ هستند در شوراها حضور خواهند داشت. سازمان و احزاب سیاسی نیز حق دارند در شوراها فعالیت کنند. بنابراین در جامعه خودمیریت و یا خودگردانی شورائی، با اتکا به دموکراسی مستقیم قرار نیست شهروندان درجه یک و دو و سه وجود داشته باشد، بلکه قرار بر این است که همه شهروندان جدا از جنسیت، ملیت، رنگ پوست، باورهای سیاسی و عقاید مذهبی از حقوق یکسان و برابری برخوردار شوند.

در پایان لازم است به نکته‌ای بسیار مهم در خصوص یک پدیده منحصر به فرد در جامعه ایران امروزی اشاره کنم. در تمامی نظریه‌های انقلاب، فارغ از این‌که مبنا را چه چیز قرار دهند، اما کمابیش این اتفاق نظر وجود دارد که شرایط بحرانی که به شرایط انقلابی منجر می‌شود، چیزی نیست که فردی یا سازمانی با اراده خود آن را ایجاد کند. این شرایط به‌طور تاریخی و طی مناسبات میان مناسبات مختلف اجتماعی، اقتصادی و سیاسی، خودبه‌خود ایجاد می‌شوند. این شرایط نیز در همه دوران‌های تاریخی پیش نمی‌آید. همچنین شرط نیست که از دل انقلاب، یک جامعه نوین آزاد و برابر و انسانی و مرفه بیرون بیاید بنابراین، آن نیروهائی که در انقلاب شرکت دارند باید به‌طور شفاف و روشن و صادقانه اهداف و برنامه‌های خود را در اختیار جامعه بگذارند تا جامعه حق و فرصت انتخاب داشته باشد. نه این‌که مانند انقلاب ۵۷ گفته شود شاه برود و و هر کی می‌خواهد بیاید. یا این‌که گفته شود ما پس از پیروزی انقلاب و سرنگونی حکومت اسلامی، همه کمبودها و نقصان‌ها و نابرابری‌ها را تأمین می‌کنیم.

به نظرم یک مسأله مهم و اساسی در خارج کشور، آن بخش از فعالین سیاسی و اجتماعی و فرهنگی هستند که به هر دلیلی از احزاب و سازمان‌های سوسیالیست جدا شده‌اند و یا به آن‌ها نپیوسته‌اند اما کماکان آرمان‌خواه، انقلابی، سوسیالیست، کمونیست، آنارشیزم، فمینیست، سندیکالیست، شورائی و رادیکال و سرنگونی‌طلب هستند پراکنده‌اند. نیروی موثر و چشمگیری که شاید تعدادشان از تعداد اعضای احزاب و سازمان‌های سیاسی بیشتر باشد. در شرایط حساس کنونی، ضرورت دارد که این نیرو هم خود را در یک شبکه افقی شورائی متحد و متشکل کند و آلترناتیو سیاسی - اجتماعی خود را به جامعه ارائه دهد و برای تحقق آن‌ها از جنبه نظری - عملی بکوشد.

به عقیده من، وظیفه کنونی همه جنبش‌های اجتماعی جامعه ما، این است که شرایط حساس کنونی را عمیقاً درک کنند و از فرصت تاریخی و در عین حال خطرناکی که پیش آمده است نهایت بهره سیاسی و اجتماعی را در جهت رهائی از بربریت حکومت اسلامی و هم از بربریت احتمالی جنگ‌طلبان و اشغال‌گران ببرند و اجازه ندهند وقایع دردناک افغانستان، عراق، لیبی، سوریه، یمن و... در ایران تکرار شود! هیچ مسأله‌ای نباید ما را به سوی سیاست‌های دروغ و ریا و تبهکارانه حکومت اسلامی و جناح‌های درونی آن و همچنین به سیاست‌های رقبای آن بکشاند، بلکه ما باید به‌طور مستقل و محکم و قاطع در نقد سیاست‌های غیرانسانی آن‌ها، بیش از پیش بر سرنگونی کلیت حکومت چهل و جنایت اسلامی توسط جنبش‌های اجتماعی تأکید و اصرار ورزیم چرا که فقط از این طریق است که افق و چشم‌انداز برپائی جامعه‌ای آزاد، برابر، انسانی، عادلانه و مرفه در مقابل جامعه ما پدیدار می‌گردد. در خارج کشور هم هر نیروئی که چنین افق و چشم‌اندازی را در مقابل خود قرار داده است بی‌گمان کیش شخصیت و فرقه‌گرایی و خودمحوری و فرقه‌گرایی را نقد و محکوم می‌کند و با خلوص نیت امکانات تبلیغی و ترویجی و ارتباطی خود را در جهت تقویت جنبش کارگری، جنبش زنان، جنبش جوانان و دانشجویان، روشنفکران پیشرو و... می‌گذارد که چهل است در خط مقدم مبارزه با حکومت اسلامی قرار دارند!

جمعه بیست و هفتم اردیبهشت [ثور] ۱۳۹۸ - هفدهم می ۲۰۱۹